



15 دسمبر 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی به رویدادهای تاریخی:

اسرار نهفته شهادت امیرحبیب الله خان سراج الملة والدین

به استناد "سراج التواریخ"

(قسمت پنجم)

ادامه مبحث گذشته:

در قسمت چهارم بیان شد که سردار نصرالله خان نائب السلطنه پس از شهادت امیراز تعقیب قاتل انصراف کرد و نیز به دلیل آنکه از غصه و الم دلگیر نشود و از کار نماند، نخواست نگاهی به نعش امیر اندازد و کلید مواهیر شاهی را برگردن خود آویخت و به خیمه دربار رفت و به کرسی امیر شهید تکیه زد. همچنان وقتی موضوع دفن امیر مطرح شد، نظر داد که جسد را در همان کله گوش به خاک بسپارند و بعد گفته شد که نعش را به لمقان برده و در جوار زیارت "مهتر لمک" که نزد عوام به "مهترلام صاحب" شهرت دارد، دفن کنند و اما بعضی ها پیشنهاد کردند که جسد را به کابل انتقال داده و در مقبره امیر عبدالرحمن خان بخاک بسپارند که اینکار به میل نصرالله خان سازگار نیفتاد، لذا تصمیم گرفت تا جسد به جلال آباد انتقال یابد و در آنجا دفن شود. سردار نصرالله خان دستور داد که لین های تیفون را در کابل قید نمایند و نیز هیچکس از حادثه در جلال آباد آگاه نشود، و گفته شود که برای برگشت امیر غذا و ترتیبات لازم اتخاذ گردد.

با ذکر مختصر فوق، اکنون به ادامه مبحث پرداخته میشود با این شرح که: «این وقت سپهسالار محمد نادر خان و ایشک آقاسی نیک محمد خان که مأمور احضار عمله و خدمه نظامی و فعله حضوری به درب خیمه بار شده بودند، داخل خیمه شده از حاضر گردیدن و رده برکشیدن فوج نظامی و عمله رکاب شاهی آگهی دادند و سردار نصرالله خان و شهزاده عنایت الله خان با خدمه خاص شاه شهید که در محفل بودند، بیرون شده، سردار معزی الیه به سرصف عمله شاهی در مقابل رده نظامی به پا ایستاده، زبان به نطق اسفناک حسرت آمیز گشود و به حضار گفت که در شب به ساعت دو و بیست و پنج دقیقه شخصی نامعلوم با تفنگچه در گوش امیر زده مقتولش کرده است و حاضرین که هنوز خبر نداشتند، از شنیدن این کلام سردار نصرالله خان آوای شیون و ناله و صدای وای پادشاه قدردان و پدر مهربان برآورده، به جوش و خروش در گریه و زاری و ندبه و بی قرار ی افتادند.» (صفحه 628)

«سردار نصر الله خان زبان تسلیت گشوده فرمود: "این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پر از این گونه واقعات بوده و هست و میشود و به روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن امیر حرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید."»

«ازین گفتار او سپهسالار محمد نادر خان بر آشفته گفت: "بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود."»

«ازین اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با او رقابت داشت گفت: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروایی کند."» (صفحه 628 و 629)

«سردار نصر الله خان گفتار هردو را کینه ور و فتنه بار فهمیده، به عزم آنکه نگذارد هر دوتن به سخنانی که دل را آزار نماید، بیفزایند و تکرار کنند، سخن هردو را بریده فرمود: "سررشته داده و امر کرده ام که نعش امیر را تا جائی که موتر است، بردوش برداشته و از آنجا به بعد در موتر گذاشته، باهم در جلال آباد حمل و نقل دهیم و عمله با اعداد سپاه نظام، به سرکردگی شاه علی رضا خان منزل به منزل از عقب وارد جلال آباد خواهند شد." و این را ادا کرده و شما را به خدا می سپارم گفته و معطل به جواب گفتن و عرض کردن عمله و خدمه نظامی و رکابی که ایشان را احضار و صف آرا فرموده بود، ننموده رو به سوی خیمه بار نهاد و عبدالاحد خان که در برداشتن تابوت چالاکی و جد و جهد داشت، عرض کرد، عرض کرد که اسباب حمل و نقل جنازه آماده و مهیا شده است، سبب مکث و درنگ چیست؟ باید آهنگ رفتن کرد و سردار معزی الیه آن را امر برداشتن نمود، خود با معین السلطنه از قفای تابوت به سواری اسپ راه برگرفت و از موضع تا موقع نندارج که ایستگاه موترها و سه گروه مسافت و به وسعت سه فیت راه کج و سراپا نشیب و فراز بود و سنگهای بزرگ و کوچک ازین راه سنگ برداشته و به دو کنار آن ریخته اند، نعش شاه شهید را که برهمان چارپایه و بستر خوابش به لنگوته های کرباس و شوخگین فراشها و محفه بردارها به امر عبدالاحد خان بسته بودند، بردوش محفه برداران به راه انداخت "فاعتبروا یا اولی الابصار" ازین که در روز گذشته، ذات شاهانه به چه دبدبه ازین جا رهسپار و عازم شکار و سیر کهسار بود و امروز با لباس خواب و خون آلود، با طناب های چرکین، بر چارپایه راحت خویش بسته، رهنورد تنگنای لحد است.

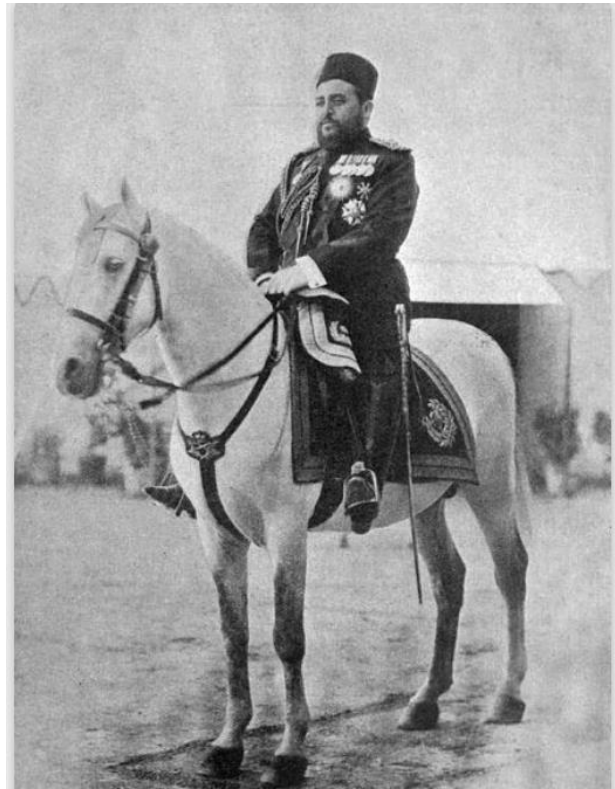
جهانا چه بی مهر و بد گوهری در آخر کشتی هر که را پروری
دهی پرورش زانکه باید درود چو می بدروی پروریدن چه سود؟
کسی کز چرخ لطفی دیدی، جوری در قضا دارد
چو آن خوشه که سر سبزی ز آب آسیا دارد

الغرض سردار محمد یوسف خان مصاحب خاص و محمد نادر خان سپهسالار پسر او و شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی و محمد عزیز خان ایشک آقاسی خارجه و نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور و شاه ولی خان رکاب باشی و احمد شاه خان سرمیراسپور و جنرال محمد یونس خان پسر سردار محمد یوسف خان بن امیر کبیر دوست محمد خان مغفور [شوهراخت السراج خواهر امیر] و محمد ولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاصه و عبدالاحد خان و میر عبدالواحد خان و میر غلام محی الدین خان پسر میر احمد شاه خان و عبدالرحمن خان و عبدالعزیز خان محمدزائی و احمد علی خان

د پانو شمیره: له 2 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

غلام بچه خاص مامور خرید اسباب کار آمد دولت از هند و غیره غلامان خاصه و حضور و محرم اسرار نزدیک و دور بودند، بر اسپان خویش که در کمند شاهی معین داشتند، سوار و به تبعیت سردار نصرالله خان و شهزاده عنایت الله خان که در قفای تابوت روان بودند، راه نندراج برداشتند.» (صفحه 629 و 630)



امیر حبیب الله خان سراج الملة و الدین در سال 1286 ش (1907م)

پس از وصول در نندراج، نعل پادشاه شهید سعید را در موتر خاص سواری خودش حمل نموده و سخت با ململ بر بستند و سرپوش آن را کشوده، محمد ولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص و شجاع الدوله خان فراش باشی با محمد شریف خان موتران باشی نیز، به امر سردار نصرالله خان در یمین و یسار و جلو نعل جای گزیده، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که سردار نصرالله خان از او خایف بود و موجب اخلال کار امارت خویشش می پنداشت و نمی خواست که او و سپهسالار محمد نادرخان از مد نظرش دور باشد، به امر او هر دو تن با سردار محمدیوسف خان و عبدالاحد خان که معتمدش بود و او را از خود می دانست، در یک موتر سوار شدند و شیر احمد خان و محمد عزیز خان و میر غلام محی الدین و جنرال محمدیونس خان و احمد شاه خان به فرموده سردار نصرالله خان در موتر جداگانه برنشسته مامور گشتند که با جنازه تا پل شکسته سرخ رود طی مسافت کرده، معطل به وصول سردار نصرالله خان باشند که او در قلعه السراج لمقان شده، فوج نظام و جمعی از عمله و خدمه را که در آنجا مقام گردیده، در کله گوش نرفته بودند، از وقوع این قضیه مکروبه آگاه ساختند، بعد راه برگرفته، به ایشان برسد. آنگاه یکجا رهگرای ورود در جلال آباد شوند چنانچه مامورین مذکوره در قرب پل مذکور رسیده، درنگ کردند و عمله و خدمه ای که در جلال

د پانو شمیره: له 3 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

آباد بودند، از خبری که محمد امان خان غلام بچه خاص به امر سردار نصرالله خان که مامور شدنش از پیش رقم شد، به ذریعة تلیفون به خوان سالاران آگهی داد که اعلیحضرت صرف نهار را در جلال آباد می فرماید، باید طعام طبخ کرده و اعیان بار در باغ شاهی با نوکری داران نظامی حاضر شوند و مستحضر ورود موکب همایونی گردیده و اعداد فوج سراوس و رکابی و خان اسپور که در جلال آباد بوده در لمقان نرفته بودند، مشغول کمر بستن و در درب باغ شاهی رفتن و مترصد وصول شهریاری به پا ایستادن و صف بستن شدند و از خبر معاودت حضرت والا که چند روزه سفر لمقان و سیر و شکار خود را فرموده بود، خدمه حاضره جلال آباد در خیال حدوث حادثه ای افتاده، هریک دلیل و برهان آوردن آغاز نهادند.....» (صفحه 630 و 631)

«سردار نصرالله خان اردوی قلعة السراج را از نظامی و عمله تسلیت داده و بیم و امید از خود در قلوب ایشان نهاده و خویش را از ایشان درظاهر و باطن مطمئن خاطر ساخته، از قفای تابوت و مشایعین جنازه راه برگرفته در رسید، و امر نمود که چون موقع وصول در جلال آباد و دخول در باغ شاهی است، من جلو افتاده موتر جنازه باید در عقب و قفای موتر من بوده، دیگر موترها در عقب آن روان شوند و این را گفته موتر خود را حرکت داد و دیگر موترها قرار فرموده او یکی از پی دیگر به راه افتاده، چون داخل باغ شاهی شده فرود گشت و دیگران نیز فرود آمده روی گام زدن به سوی او نهادند و سردار نصرالله خان در عمارت چهار در، برکرسی صدر مقرر جسته، شهزاده عنایت الله خان برکرسی دست چپ او قرار گرفت و این وقت میرزا محمد حسین خان مستوفی که با اعیان بار و منصب داران نوکری از لشکری و کشوری، از خبر محمد امان الله خان غلام بچه خاص به امر سردار نصرالله خان چنانچه گذشت به ذریعة تلیفون حسب الامر امیر مرحوم داده و گردآمده بودند، از سرپوشیده مشاهده کردن موتر شاهی هریک به خیالی افتاده، جانب عمارت "چهار در" پیهم رهسپار شدند.....» (صفحه 631 و 632)

مؤلف سراج التواریخ می نویسد که : «وقتی در باغ شاهی نزد سردار نصرالله خان رفتم، دیدم که او حکایت شب قتل ذات سعادت مکتسب والا را به میرزا محمد حسین خان گفته و او [محمد حسین خان] خود را زیر کرسی برزمین زده دو سه پهلو به خاک بغلطیده و ندبه و ناله آغاز کرد و سردار نصرالله خان از دیدن بی طاقتی و جزع و فزع او فرمود که ای مستوفی این کار طفلانه و زنانه شما در چنین وقت از بیخبری و عاقبت نیندیشی است، باید در چنین وقت همه تن استوار بوده، عاقلانه مشغول اجرای کار شد، نه که خود را از دست داده، گریه و زاری و ناله و بیقراری کرد، باشد که چه به روی کار آید و حالت اسلام دوچار چه آلام و مصیبت و اسقام میشود؟ باری وقت کار است هوشیار و استوار بایست بود و میرزا محمد حسین خان ازین فرمایش و گفتار سردار نصرالله خان از خاک برخاسته و دست برسر لباس خود کشیده ایستاده پا گفت: "بلی وقت کار است، نه زمان ندبه و ناله، هرچه امر شود اینک حاضر و به سر و چشم پذیرا و ناظرم که اقدام در اجرای کار نمایم."»

«چون در خلال این حال محمد نادر خان سپهسالار را در اقامتگاه سپاه نظام جلال آباد به سواری موتر فرستاده و امر کرده بود که به اعداد لشکر نظام ازین قضیت آگهی دهد، ازین عرض میرزا محمد حسین خان شاد خاطر گردیده فرمود که محمد نادرخان نزد افواج رفته که اعداد لشکر را از عسکرگاه در مشق گاه برآورده برصف بدارد تا من رفته ازین قضیت ایشان را آگاه کنم که به دیگر گونه مستحضر نگردند و مرتکب فتنه و شر نشوند و نیز باید علماء و ملاء بابا مراد قاضی لشکر و قاضی شهر و مفتی ها احضار شوند که تجهیز و تغسیل و تکفین را انجام نمایند. این را به میرزا محمد حسین خان گفته، بعد نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور را امر نمود که نزد والدۀ ماجده والا

شده، او را در باغ کوكب نزد اهالی حرم آورده به علیا حضرت سراج الخواتین آگهی دهد که در باغ مذکور برود و عبدالاحد خان را مامور فرمود که تلفون جلال آباد و کابل را قید کند که کسی از وقوع این واقعه به دارالسلطنه خبر ندهد و هم امر کرد که شهزاده حیات الله خان عضدالدوله که در روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاولی از امر حضرت والای مرحوم که در وقت تشریف فرمای لمقان شدن خود، او را مامور رفتن به کابل نموده، شهزاده امان الله خان عین الدوله را طلب جلال آباد فرموده، او [حیات الله خان] راه کابل به سواری موتر برگرفته، از قضا و قدر الهی در باغ نمله تب عارض حال او شده از رفتن کابل باز مانده بود، اگر نه امروز بایست در کابل می رسید و عین الدوله در روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی راه جلال آباد برداشته، از امارت محروم می آمد، [سردار نصرالله خان حیات الله خان را] از نمله در جلال آبادش پس خواست. «(صفحه 633)

[در این حال اگر سردار حیات الله خان عضدالدوله در نمله مریض نمی شد و به موقع به کابل می رسید و شهزاده امان الله خان عین الدوله از کابل به همان روز طبق دستور پدر به جلال آباد می رسید، آنوقت حوادث شکل دیگر به خود می گرفت و شهزاده امان الله خان در موقف حساسی قرار می گرفت که یا مثل سردار عنایت الله خان مجبور به بیعت به نصرالله خان می شد و یا اینکه از بیعت خود داری می کرد. در هر دو حال چون قوای نظامی همه در دست سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش بود و آنها از نصر الله خان حمایت می کردند، لذا این موقعیت و موقف برای شهزاده امان الله خان بسیار خطرناک بود و به حیث یک اسیر مجبور به بیعت بود و یا جان خود را در خطر می انداخت. والله اعلم - کاظم]

«در این وقت که سردار نصرالله خان سرگرم این فرمایشات و انتظامات بود، ناگهان علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی [پسر خوشدل خان لویناب] پس از شنیدن قضیه جانکاه و اظهار تأسف و ابراز اندوه و ملال به عرض رسانید که کار شدنی و امر پیش آمدنی بود، شد و پیش آمد، اکنون عزم چه جزم دارید و چه می خواهید بکنید و چرا جنازه را دفن نمی فرمائید؟ و سردار نصرالله خان در پاسخ این گفتار او گفت: معطل به حاضر آمدن علماء و قاضی جلال آباد و قاضی عسکر و حاجی ملاء عبدالرزاق و مفتیان محکمه شرعیه هستیم و ایشان حاضر نیامده اند که قرار فتوای آنها مطابق امر شریعت اقدام در تغسیل و تکفین و تدفین شود. علی احمد خان بلادرنگ و تأمل عرض کرد که این مسئله را خدمتگار نیز می داند که شرعاً تا تعیین پادشاه نشود، اقدام در دفن پادشاه متوفی نمیتوان نمود و چون مسئله شرعیه است، اینک پسر بزرگ ایشان حاضر است و ازین سخن او سردار نصرالله خان مهموم و شهزاده عنایت الله خان مسرور گردید ولیکن علی احمد خان از قفای این که گفت پسر کلان ایشان حاضر است، بالاقطع و فصل گفت و شما که نائب السلطنه افغانستان و برادر عینی اعلیحضرت سعید شهید و عم بزرگ و مهتر معین السلطنه و عضدالدوله و عین الدوله می باشید، کسی از شما بهتر و سزاوارتر در خاندان شاهی در خور و شایسته نیست که لیاقت امارت و خلافت را باشد و من در این امر از بقیه خدمه دولت اسبقم، زیرا اولین شخص میباشم و دست بیعت به شما میدهم و این را گفته از کرسی برخاست و بسوی کرسی سردار نصرالله خان روی گام زدن نهاد و ازین گفتار و حرکت و رفتار علی احمد خان، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که در شروع تکلم او خود را امیر تصور کرده خرسند شده بود، قرین یأس و هراس گردیده اعضایش به لرزه درآمده، متحیرانه و وحشتزده برخاسته به آواز مؤثرانه و حسرتناک علی احمد خان را مخاطب قرار داده فرمود که شما نخستین شخص نیستید که به عم محترم نائب السلطنه بیعت نمائید، من چیزی گفتمی دارم و بشنوید که بگویم و ازین سخن او سردار نصرالله خان نیز برخاسته حضار مجلس برای

احترام هر دو تن همه بر پا ایستادند.»



سردار نصرالله خان نائب السلطنه، طرف راست شهزاده امان الله خان عین الدوله
و طرف چپ شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه

«بعد معین السلطنه زبان به کلمات گفتنی خویش که در دل داشت کشوده و روی نیاز به سوی عم محترم خود نموده گفت: "من از کردار و رفتار ناهنجاری که در حیات پدر خویش نسبت به شما کرده طریق خلاف می سپردم، عفو میخوام و امیدوارم که کینه و کدورتی در مقابل آن جسارت هایم در دل خود راه نخواهید داد و سوگند به خدا یاد میکنم که آن حرکات مخالف آیات از خودم نبوده، لکن مجبور بودم و به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت می شدم و چون هر شخص از اختلاف طبایع به خود مشرب و مسلکی دارد، شرب و مسلک من توحید و یک رنگیست و همواره به یک مرکز به خط مستقیم میگردم و مدام مقصد و مطلبم به دست آوردن یک دل و یک میل خاطر بوده و هست. بنابراین تا که پدرم حیات داشت بیرون از رضاجوئی و طریق حصول خوشنودی پویی راهی نمی سپردم و به کاری خلاف رأی او اقدام نمی نمودم و اکنون که خدای تبارک و تعالی پدرم را از من گرفته، ظل مرحمتش از سرم برداشت، شما را که به منزله پدر منید از من نگیرد و شما را بر من سایه گستر و مهربان دارد و به من توفیق نیک رفیق کند که تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشم، راه اطاعت در تحصیل رضای شما بپویم." این را بر زبان رانده گفت: "من از دل و جان به شما بیعت و متابعت نمودم و امارت و خلافت شما را به جای پدر خود قبول

د پانو شمیره: له 6 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

دارم و خدای تبارک و تعالی مبارک کند و باز تکرار عرض می نمایم و خدا را گواه قرار میدهم که آن بی اعتنائی ها و تحقیرها نسبت به شما از طرف من نبود و به میل خاطر خویش گاهی مرتکب آنها نشده ام و مجبور بودم، اینک امید عفو دارم." او سخن را به زبان استکانت بدین جا رسانیده بعد سرضراعت به خاک پای خود فرود آورد و سردار نصرالله خان به دست ملاطفت سر او را از پای خود برداشته جبین اندوه گین او را بوسه داده فرمود: "من از دل و جان شما را عفو کردم و از شما هیچ کدورت و کینه ندارم." و سردار عنایت الله خان دست بیعت به سردار نصرالله خان داده گفت: "امارت بر شما مبارک و میمون باد." و سردار معزی الیه او را در برکشیده به سر و رویش از لب مهر و حفاوت بوسه زد.» (صفحه 634 و 635)

[از فحوای بیانات سردار عنایت الله خان معین السلطنه واضح میشود که رابطه بین او سردار نصرالله خان قبلاً خراب بوده و یکی علیه دیگری سخنانی غیردوستانه گفته بودند و بنابر اعتراف معین السلطنه که بی اعتنائی ها و تحقیرها همه زاده فکر خودش نبوده، بلکه به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت میشده است. اگرچه تفاوت نظر بین امیر حبیب الله خان و سردار نصر الله خان در بعضی موارد قبلاً مشهود بود، اما نه به این شدت که امیر پسر ارشد خود را در جبهه گیری علیه برادر عینی خود وادارد. از این روابط میتوان حدس زد که چه عوامل و کدام دست ها ی مرئی و نامرئی در شهادت امیر حبیب الله سراج الملة دخیل بوده است. همچنان سخنان سپهسالار محمد نادر خان که پس از بیانات نصرالله خان به این عبارت گفته بود: "بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود." و نیز جواب صریح و شدید شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با سپهسالار رقابت داشت با این متن: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروایی کند"، نیز دال برهمنوائی و همفکری سپهسالار محمد نادر خان با سردار نصرالله خان میباشد که هر دو در برابر امیر شهید و سردار عنایت الله خان فی المجلس موقف گرفته بودند. - کاظم]

«بعد علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی که به عزم بیعت از جا چنانچه گذشت برخاسته و منتظر قطع مکالمه آن دو تن به پا ایستاده بود، دست بیعت داد و نصرالله خان سر بوسه دادن جانب شقیقه پیش برده، کلاه از سرش بر زمین افتاد و به دایره خود سوار شده به قدرت، هفت گام عراده آسا بغلطید و هر چند خدمه حاضر بار جد و جهد کردند تا کلاه از حرکت باز ماند، نتوانستند بگیرند و آنگاه که از غلطیدن باز ایستاد و یکی از چاکران درگاه آن را برداشته و پیش آورد بر سر نهاد و حاضرین کلاه افتادن از سر او را به فال و شگون بد و وخامت آور تعبیر کرده و یک به گوشه چشم، جانب دیگری دیده در زیر لب از خداوند حسن پیش آمد و خیر و عافیت خواستند و پس از بیعت معین السلطنه و ایشک آقاسی، جمعیت حاضر بار، از شهزادگان و اعیان و منصب داران و غلام بچه گان و رؤسای اهل کار و غیره علمای که حاضر آمده بودند، چون شهزاده امین الله خان سردار مدافع و شهزاده محمد عمر خان سردار صنایع و شهزاده غلام علی خان و سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان مصاحبان خاص و سردار محمد یونس خان سابق امین الوجوهات و سردار فتح محمد خان امین العسس و ایشک آقاسی شیر احمد خان و ایشک آقاسی محمد عزیز خان و ایشک آقاسی نیک محمد خان و میر احمد شاه خان و محمد ولی خان و شجاع الدوله خان و سکندر خان و یعقوب خان و حاجی ملک خان و شاه ولی خان رکاب باشی و محمود خان سرسراوس و میر محمد حسین خان حاکم

جلال آباد و قاضی بابا مراد، قاضی و مفتیان محکمه شرعیه جلال آباد و حاجی ملاء عبدالرزاق خان و میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و میرزا عبدالرشید خان و غیره جمع کثیر و جم غفیر، از نقیر و قطمیر در بیعت اقدام کرده پیهم هجوم آور دست بیعت دادن شدند و سردار نصرالله خان گرفتار این امر مهم و بزرگ گردیده، از رفتن در اقامتگاه سپاه که سپهسالار محمد نادرخان را چنانچه گذشت از راه آگهی دادن به اعداد لشکر فرستاده و خود نیز عزم کرده بود که نزد عسکر برود و ایشان را مایل به اطاعت و امارت خود کند باز مانده نتوانست برود.» (صفحه 636 و 637)

(ادامه در قسمت ششم: ذکر امارت شش روزه و چند ساعت امیر نصرالله خان)

د پانو شمیره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ